

گزارشگرِ رازهایِ نهفت

(مقالاتی در حیطه آثار و اندیشه‌های هنریک ایبسن)

اصغر دستگار



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

گزارشگر رازهای نهفت / مقالاتی در تحلیل آثار و اندیشه‌های هنریک ایبسن

تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۹۴.

۳۱۴ ص.

ISBN: 978-600-376-066-0

فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی: <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است.

الف. رستگار، اصغر، ۱۳۲۸-

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبای مختصر

گزارشگر رازهای نهفت

نوشته: اصغر رستگار

چاپ اول: ۱۳۹۶، چاپ دیجیتال: کسری، شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۷۶-۰۶۶-۰

حق چاپ محفوظ است

مؤسسه انتشارات نگاه

تأسیس ۱۳۵۲

دفتر مرکزی: خ. شهدای ژاندارمری، بین خ. فخر رازی و خ. دانشگاه، ب ۶۳ طبقه ۵

تلفن: ۱۲-۶۶۹۷۵۷۱۱، ۸-۶۶۴۸۰۳۷۷، ۶۶۴۶۶۹۴۰، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷



negahpub.com



negahpublisher@yahoo.com



[Instagram.com/negahpub](https://www.instagram.com/negahpub)



[Telegram.me/newsnegahpub](https://t.me/newsnegahpub)

فهرستِ مقالاتِ کتاب

صفحه	مترجم	نویسنده	عنوانِ مقاله
۷	—	اصغر رستگار	پیشگفتار
۱۵	اصغر رستگار	اوا لو گالی‌ین	۲ سیر: در آثا ایسن
۸۷	—	اصغر رستگار	۳ عقده‌گشایی: بد گاب
۱۲۱	اصغر رستگار	هرمان، جی، ویگاند	۴ نگاهی به خانه‌ی عرب‌سک
۱۴۱	—	اصغر رستگار	۵ خانه‌ی دل و خانه‌ی عروس
۱۸۳	—	اصغر رستگار	۶ قصه‌ی یقین گم‌شده
۲۰۷	اصغر رستگار	نگموند فروید	۷ معمای رُسمرس‌هلم
۲۲۱	—	اصغر رستگار	۸ مرگِ کمال‌بخش
۲۵۵	اصغر رستگار	دِرک راسل دیوین	۹ ارزیابی دیگر بار اشباح
۲۸۱	—	اصغر رستگار	۱۰ اشباح: جزیی از وجود ما

پیشگفتا،

ای وای بر آن گوش که بس نغمه‌ی این نای
بشنید و نشد آگه از اندیشه‌ی نایی
سایه

در سال ۱۳۴۸، زمانی که مشرب و مستک ما جوانان آرمان‌پرست آن روزگار را اندیشه و عمل «تراز نوین» نام‌آوران انتشار چپ رقم می‌زد، کتابی در معرفی ایسن و اندیشه‌ها و آثار او درآمد به عنوان ایسن آشوب‌گرای، کاوشی در زمینه‌ی جامعه‌شناسی هنر، به قلم دکتر امیر حسین آریان‌پور، که خود از مروجان بلندآوازه‌ی اندیشه‌ی تراز نوین در ایران بود. در «توضیح» بسیار کوتاه ابتدای کتاب، به قلم ایشان، جمله‌ی پندآموز و عبرت‌افزایی در پایان آمده بود به این شرح:

در این روزگار، که پریشان‌اندیشی برای خود بازاری دارد، شاید بررسی سیر و سلوک و شور اجتماعی هنرمند توانایی

که از بد حادثه در مفاکِ آشوب‌گرایی فروافتاد، برای هنر-
آفرینان و هنرپذیران ما نکته‌آموز و عبرت‌انگیز باشد.

استاد آریان‌پور، در این جزوه‌ی ۷۵ صفحه‌یی، اندیشه‌های ایسن را در
این چند جمله خلاصه کرده بود:

ایسن بُت‌شکنی ست شهر آشوب، و هدفِ او سَنَت‌ستیزی و
بندگسلی ست. از این روی، جهان‌بینیِ مثبتی ندارد و مردم
را به کاری جز طغیان و تخریب برنمی‌انگیزد. با این همه،
عوامِ مثبتی در جهان‌بینیِ منفیِ او یافت می‌شوند.

این که ایسن جهان‌بینیِ مثبتی ندارد، برای ما جوانانِ آن‌روزگار - که از
او فقط خانهِ سروسک و اشباح و دشمنِ مردم را خوانده بودیم و از
زندگی و آثارِ او چیزی نمی‌دانستیم - معنایِ روشنی داشت چون ما با
تعبیرات و تلمیحاتِ مندرج در «تراز نوین» کاملاً آشنا بودیم و
می‌دانستیم که «جهان‌بینیِ مثبت» یعنی اندیشه‌های مارکسیستی. اما باقی
سخنانِ استاد برای ما روشن نبود، چون باقیِ آثارِ ایسن هنوز ترجمه
نشده بود و ما آن‌ها را نخوانده بودیم. با این همه، چون ما استاد آریان‌پور
را صاحبِ حکمتِ بالغه در نقد و نظر می‌دانستیم و سخنانِ آش را بی-
حکمت نمی‌پنداشتیم و خیال می‌کردیم او این آثار را از جانبِ خواننده
است، از سرِ سادگی و ساده‌انگاری، باقیِ آرایِ او را هم صائب انگاشتیم
و از آن پس همچون آرایِ خودیافته بی‌پروا بر زبان می‌راندیم. و این بود
و بود تا آن که رفته‌رفته ابرهای تیره‌ی کیشِ ترازِ نوین از آفاقِ بس
محدودِ ذهن‌ها کنار رفت و من چون به خواندنِ تمامیِ آثارِ ایسن نشستم
و، به‌خصوص، با واکنشِ سخن‌سَنجانِ همعصرِ او آشنا شدم، به نکته‌ی
غریبی برخورددم. دیدم، این که آثارِ ایسن «مردم را به کاری جز طغیان و
تخریب برنمی‌انگیزد»، درست همان خروشی ست که از نهادِ ناقدانِ

کهنه‌آیین و «تراز کهن» همعصر او نیز برآمده است. یعنی، دست کم از این حیث، هیچ توفیری میان «نوآیینان» سنت‌ستیز پرولترمسلك و «کهن‌آیینان» سنت‌پرست بورژوا مشرب نبوده است. و دست کم بر من آشکار شد که این ایبسن شوریده‌بخت، از همان لحظه‌ی نخست ایبسن شدن‌اش، به تمام معنا خسرالدنیا و الآخرت بوده است و هنوز و همچنان چوب تعنت از چپ و چماق لعنت از راست بر سر‌اش فرود می‌آید. این بود که رفتم و کتاب آریان‌پور را، که سالیان دراز در لجه‌های خاموشی و فراموشی فرو رفته بود، درآوردم و دوباره خواندم، و شگفتا که دریافتم: اگر ایبسن در کشور بی‌غیب ترجمه شد، خوانده شد، به صحنه رفت، و آنگاه آماج تیر طعن و لعن قرار گرفت، در مرز و بوم شیرینکار ما نه ترجمه شد، نه خوانده شد، نه به صحنه رفت، بل که ساده و سراسر است، یک تن از نامورترین و معتبرترین ناقدان و هنرشناسانِ ما - بی آن که خود آثار ایبسن را خوانده باشد، به تکای خوانده‌های نامداران جنبش چپ، و به‌خصوص، با تکیه بر آنچه انگلس، پلخانف و مرینگ و لوناچارسکی خوانده (یا دیده) و نوشته‌اند، ایبسن را به سگویی تعزیر کشیده و در معرفی او بانگ برآورده است که: ای «نوآیینان و هنرپذیران» ساده‌دل و پالوده‌ضمیر وطن، بدانید و آگاه باشید که این مرد، با این سر و سیمای آشفته و ریش‌انبوه و «نقاب‌ی از خشونتِ مصنوعی که بر چهره زده»* و غُران و غضبناک به ابناي تمام اعصار چشم دوخته است:

هنرمندِ آشوب‌گرایی ست پریشان‌اندیش،

پیامبری ست بی‌پیام

پر خاش جویی ست بی‌پروا

* قطعاً خوانندگان توجه خواهند داشت که در این کتاب، تمام عباراتی که با حروف درشت چاپ شده یا درون گیومه قرار گرفته‌اند از استاد آریان‌پور یا از گوینده‌ی مورد بحث، و تمام عباراتِ داخلیِ کُروشه از من است.

[نمایشنامه‌نویسی ست] بی‌برنامه‌ی عمل [«برنامه‌ی عمل» یعنی: برنامه‌یی برای سرنگون کردن نظم طبقاتی حاکم و نشانیدن حزب تراز نوین بر مسند قدرت]
با نام هنریک یوهان اییسن، که:

در منجلاب آنارشیسیم دست و پا می‌زند،
یارای دیدن واقعیت ندارد،
شیفته‌ی طغیان و ستیزه است. کلمه‌ی «انقلاب» را به‌فراونی
استعمال بلکه سوءاستعمال می‌کند،

نارهی برای دردهای اجتماع سراغ ندارد و در مواردی هم
که نارهی، تحویر می‌کند، از منطق علوم زمان خود [یعنی
علوم که انکس و انکس و لنین عالم و مروج آن بودند] غافل می‌شود و
در نتیجه به بیراهه می‌ود،

بیشتر نمایشنامه‌های او پایان رضایت‌بخش [لابد برای حزب تراز
نوین] ندارند و خواننده یا خرنده را خرسند نمی‌گردانند،
شناخت او آن‌قدر عمیق نیست که به کشف راه صحیح مبارزه
[که همانا پیوستن به حزب تراز نوین است] بینجامد.

او به همین دلیل، رفیق آریان‌پور به‌دستگیری «انجمن تراز نوین» نمایشنامه‌ی دشمن
مردم را درست و حسابی سلاخی می‌کند تا جوانان چشم و گوش‌سته‌ی وطن به
«کشف راه صحیح مبارزه» نائل آیند،

در عهد شباب، با خشونت تام [!] زندگی خود را کنار هنر
می‌کند [اما] در پیری از کار خود پشیمان می‌شود و پشیمان
می‌میرد،

در نمایشنامه‌های اواخر عمر نیز صرفاً به منفی‌بافی و ناله و
زاری می‌پردازد،

سرانجام در مرحله‌ی آخر که به کشور خود بازمی‌گردد و
جامعه را آشفته‌تر و امیدهای عهد جوانی خود را نقش بر آب

می‌یابد، از زندگی بیزار و از آنچه در سراسر عمر آفریده است پشیمان می‌شود و فریاد می‌زند که هنر قاتل زندگی است و به قول واگنر اگر زندگی می‌داشتیم احتیاجی به هنر نبود.

دستِ آخر هم:

ایسن مُرده است؛ ولی چنان که خود گفت: مُردگان از گور برمی‌خیزند.

پس، تا مادامی که این مُرده در وطنِ عزیز ما هم از گور برخیزد و جوانانِ نوحطِ وطن گمراه کند و به «منجلاّب آنارشسیسم» بکشد، بدانید که نیازی به اتلاف وقت گرانمایه و خواندن آثار پریشان او نیست، چنان که خود استاد آریا پور هم گفته. صرف خواندنِ شان نکرده است. این آثار را آگاهانِ «منطقِ علومِ زمان» خوانده‌اند و برای ما تحلیل کرده‌اند. شمه‌یی از این تحلیل‌ها از این قرار است:

— [در خانه‌ی عروسک] نورا عاقبت [یعنی در پایانِ نمایش] تصمیمِ خود را می‌گیرد. از تصمیمِ ار، از تصمیمِ ایسن، بوی خوشبینی می‌آید: نورا نزد شوهر می‌رود، زیرا در لحظه‌ی جدایی، از دیدن بچه‌های خود پی می‌برد که ترکِ شوهر ترکِ کودکان نیز هست، و این بسیار ناخوار است.

[هرکس این نمایشنامه را فقط یک بار خوانده باشد، می‌داند که نورا نه در لحظه‌ی جدایی بچه‌هایش را می‌بیند، و نه نزد شوهر می‌ماند. نورا در پایانِ نمایش به صراحت می‌گوید: «به بچه‌ها سر نمی‌زنم... با این روحیه‌یی که من دارم، فعلاً نمی‌توانم به وظیفه‌ی مادری عمل کنم.» نمایش هم با این جمله، که دستورِ صحنه است و حاکی از خارج شدنِ نورا از درِ ساختمان، پایان می‌یابد: «طنین به هم خوردنِ درِ سنگینِ ساختمان از پایین شنیده می‌شود» و درستِ طنین به هم خوردنِ همین در است که در سرتاسر اروپا و امریکا می‌پیچد.*]

- [اشباح، یا به قول آریان پور، ارواح] نمایشنامه‌یی ست اخلاقی بلکه مخالف اخلاق، تند و زننده و صریح؛ ... نمایشنامه مانند کابوس، مانند هذیان مبتلایان هیستری یا شیذوفرنی، آشفته و مبهم است. ... نمایشنامه‌ی ارواح سراپا غریب است. شیطانک‌ها در هر سو می‌لولند و سوراخ و روزن‌های زندگی را پُر می‌کنند؛ گویی دخمه‌ها دهان می‌گشایند و مُرده‌ها بیرون می‌ریزند. ... اشباح گذشتگان، ارواح اسائیری در کشش و کوشش آند. نعره‌ی ایسن دایماً به گوش می‌رسد که: «سرنوشت همه‌ی ما چنین است»؛

- [در بابی و ششم] دکه‌ی عکاس فقیری را همچون آستانه‌ی شهر پریس توصیف می‌کند [باور نمی‌کنید؟ نمایشنامه را بخوانید تا خود دریابید]؛

- [در رُسرِس هلم و آبولف که - در هدا گابلر و آثار دیگر، همین‌طور فله‌ی ا دربارهِ هیستری و هینر نیزم و مسائل جنسی نظر می‌دهد؛ - [در خانه‌ی عروسک و اشباح و بازی - بابی و دشمن مردم و آبولف کوچولو، همین‌طور کتره‌یی] به مسائل اجتماعی می‌پردازد؛

- مخصوصاً در روس مرس هولم [رُسرِس هلم] دش از پیش به عرفان می‌گراید [کدام «پیش» معلوم نیست]؛

- هدا گابلر پیام معینی ندارد و به پالایش و عهده‌گشایی هم ناظر نیست. ... خشونت یا مضحک‌ه‌ی وحشیانه‌یی، از آن قبیل که نروژی‌ها می‌پسندند [۱]، نمایشنامه را در هم پیچیده است. ... هدا گابلر زن حسودِ مغروری ست گریزان از تفکر و تأمل. آشتی و مهربانی نمی‌شناسد. مثل مار کبرا نیش می‌زند و دنبال قدرت می‌گردد. نمایشنامه گنگ و مبهم است.

* در این باب، رجوع کنید به صفحه‌ی ۴۱ مقاله‌ی سیری در آثار ایسن در همین کتاب.

پس از انتشار پاره‌یی از ترجمه‌ی فارسی مجموعه آثار ایسن، من مترجم با کوهی از پرسش روبه‌رو شدم. نیمی از این پرسش‌ها پیدا بود که از طرفه‌جوال «کاوش»‌هایی از نوع «کاوش» تراز نوین آریان‌پور درآمده است؛ اما نیم دیگرش بیش از صد سال بود که بر جا و بر پا بود. پس نمی‌شد پاسخ این پرسش‌ها را پشت گوش انداخت یا، همانند «ناقدان» دوران‌ها، ستم‌شان کرد؛ به‌خصوص که یکی از شاخص‌ترین آثار که در شرق و غرب عالم، مردم را به «طغیان و تخریب» فرا می‌خواند، هدا دایا ر بود. هدا گابلر، علاوه بر این ویژگی مخرب و طغیان‌برانگیز، علاوه بر تبلیغ فساد و فحشا، ضدیت با تعالی و تهذیب، دشمنی با اخلاق، سلب مذهب انسانی، و هزار عیب دیگر، بس «گنگ و مبهم» یا به‌قول عدل دیگر از ناقدان، بس «غامض و پیچیده» بود و اصلاً معلوم نبود حرف حساب ایسن چیست. از آن‌سو، ناقدان «مدرن» قرن بیستم هم، که این اثر را بزرگ‌ترین شاهکار ایسن برمی‌شمردند، به‌جای آن که حرف حساب ایسن را معلوم کنند، به همان زبان زرگری اهل نقد و نظر، چنان پیچ‌وپیچ می‌رفتند و ری و روم و نداد را به هم درمی‌بافتند که مخاطب بینوا از «خیر» قضیه می‌گذشت و به همان «شر»‌اش اکتفا می‌کرد. به همین دلیل، من در مقام مترجم فارسی این تبیل آثار مفسده‌پرور، لازم دیدم پاره‌یی از این آثار را، تا جایی که در این روزگار دست‌بستگی و قلم‌شکستگی مقدور است، در مقام خوانش و تأمل فرا ده تا ببینیم به‌راستی آیا انگیزه‌ی مفسده در کار بوده است؛ به‌راستی آیا این قبیل آثار ایسن «گنگ و مبهم» است یا این حرف و حدیث‌ها از جای دیگری آب می‌خورد. این کتاب از بطن این ضرورت فراهم آمده است.

اصغر رستگار

شهریور ۱۳۸۲